

خداوند وسیله زندگی و بصورت کالا در آمد اثرش جهل و پراکندگی و ستم میگردد و خاصیت اصلی خود را از دست میدهد و برای مردمی موجب نفرت و ریزدگی می شود، در این معامله و در برابر هواها، هم دین و آئین پیمبران دگرگون میشود و مردم از آن برمیگردند، هم استعداد های بشری زیان می بیند، هم ادراکات و معلومات فطری از میان میرود، باید هوشیار باشند که در برابر از دست دادن این سرمایه های معنوی هر چه بدست آرند اندک و ناچیز است، آن مردمی که گوهر آیات را در معرض معامله قرار میدهند مردم ناتوان و خود باخته در مقابل قدرتمندان و دنیا داران میباشند، و هر چه هراس از مردم دنیا را بیشتر بدل راه دهند از خدا و مؤاخذه او بیشتر غافل میگردند، و هر چه اندیشه از مؤاخذه خداوند بیشتر باشد ترس و خود باختگی در برابر مظاهر شهوات و قدرت دنیا کمتر میشود، بهمین جهت در پایان بصورت حصر فرمود:

«وایای فائقون»: معنای تقوی - چنانکه گفته شد - اندیشناک بودن و پروا داشتن است، و با رهبت فرق دارد.

و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق : چون حق همان حقیقت ثابت و واقع است و خود بخود از عقول پوشیده نمی ماند، ولی چون با باطل آمیخته شد میتوان آنرا کتمان نمود و از انظار عموم مردم پوشاند، و ذهنها را از آن منصرف کرد (از امیر المؤمنین علیه السلام - کلام ۴۹ نهج - است: «پس اگر باطل از آمیختگی بحق خالص شود بر جویندگان پوشیده نهی ماند، و اگر حق از آمیختگی بیاطل خالص گردد زبان دشمنان از آن کوتاه میشود. ولی مشتبی از این و مشتبی از آن گرفته و در هم آمیخته آنگاه نمایانده میگردد، اینجاست که شیطان بر اولیاء خود چیره خواهد شد، و مردمی که مشمول عنایت مخصوص خداوندند از آن نجات می یابند».

حق را با آمیختن و مشتبه ساختن با باطل میتوان پوشاند و کتمان نمود، و میتوان با پوشاندن حق بلباس باطل آنرا کتمان کرد، (بنابر اینکه مقصود از «لبس» پوشاندن باشد) احتمال دیگر در آیه اینست که: لباس حق را به پیکر باطل نیارائید، ولی این احتمال با کتمان جور در نمی آید.

واقیموا الصلوة .. : پس از سدا مر، به یاد آوری نعمت، وفای بعهده، ایمان با آنچه نازل

شده، و سه نبی: از نخستین کافران شدن، آیات خدای را بشتن ناچیز فروختن، حق را در لباس باطل پوشاندن، عمل باین سبب امر فرموده: اقامهٔ صلاه، ایتاء زکاة، رکوع با راکعین. این سه دستور گویا جامع دعوت عملی همهٔ پیمبران است: اقامهٔ صلاه پیاداشتن و بکار انداختن قوای نفسانی و ارتباط و پیوند با پروردگار است (ر، بآیهٔ ۳). ایتاء زکاة خود پیوند نفوس است بوسیلهٔ دادن مال در راه خدا، در اثر اینگونه رابطهٔ مالی افراد و طبقات باهم می‌پیوندند و رو برشد و اصلاح و پاکی می‌روند: «زکاة: نمو زراعت، صلاح و نعمت، پاکی زمین» - حقیقت و روح «صلاه» که رابطه با خداوند و خضوع در برابر عظمت و فرمان او است منشأ اینگونه رابطه رحمت و خیر با خلق می‌شود، و این حقیقت بصورت‌های مختلف در شریعت همهٔ پیمبران بوده. با این رابطه با خدا و خلق است که مردمی در يك صف درمی‌آیند و امر سوم پیش می‌آید: با رکوع کنندگان رکوع کنید، خود را در این صف آرید و باین حزب پیوندید و از آنها جدا نمائید. شعار و عنوان این حزب خضوع دسته جمعی در برابر حق است، یا مقصود از رکوع نماز است: همه در صف عبادت جامع مسلمانان در آئید: چه صورت نماز در رکوع ظاهر میشود و با انجام رکوع معلوم میگردد که شخص در حال نماز است، و رکوع رکن مهم نماز میباشد بدین جهت فصول نماز رکعات گفته شده (نه قیامات و سجدهات)، نمازگزار پس از توجه و انصراف از غیر و تذکر، همینکه عظمت را درك کرد در برابر آن سر خم میکند. این جمله گویا دعوت عمومی قرآن است تا همه مردمی که در برابر خداوند و فرمان او گردن مینهند در يك صف در آیند: با توسعهٔ معنای رکوع شامل همهٔ موجودات میشود از عالم عقول و نفوس و طبیعت (مانند تسبیح: ان من شیء الا یسبح بحمده) : با اقامهٔ صلاه و ایتاء زکاة آدمی با همهٔ عوالم هماهنگ میشود چون همهٔ موجودات از یکسو مرتبط با خالق و از سوی دیگر اعداد بنخلق مینمایند و در برابر مبدء خاضع و فرمانبرند.



آیا مردم را بنیکی و خیر امر میکنید و خود را فراموش مینمائید آیا درست نمی‌اندیشید؟

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ
تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۵۱﴾

مدد جو گید بوسیلہ صبر و نماز، این دو (یا نماز) بی گزان است مگر بر خاشمان.

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى
الْخَاشِعِينَ ﴿۱۳۳﴾

آنها ای که گمان میبرند که خود ملاقات کنند
پروردگارشان هستند و آنها بسوی او رجوع
کنند، اند.

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ ﴿۱۳۴﴾

شرح لغات :

همزه : برای تقریب و نکوهش ، تقریر و تعجب است .

بقره : نیکی ، نیک اندیشی . بفتح : سرزمین و فضاء پهناور . بضم : گندم . هر سه معنای
وست و افزایش را دارد ، پس بر (بکسر) آن نیکی و خیر خواهی است که منشأ شسته صدر
و بلندی نظر باشد . گویند : فلانی هر را از بر امتیاز نمیدهد ، یعنی کسیکه بر او بانگ
میزند و او را میراند از کسیکه بوی نیکی مینماید . مازنی گوید : هر = گربه ، بر = موش
و مانند آنست .

نیسان : از یاد رفتن چیزیست که آنرا میدانسته ، سهو درباره دانسته و ندانسته است .

تقلون : از تلا ، دنبال رفت . تلاوة : پی در پی آوردن و خواندن .

عقل : در اصل بازداشتن و نگهداشتن است ، عقل به پایبند شتر گویند ، در عرف
حکماء عقل دو گونه است : عقل نظری ، عقل عملی .

استعانت : طلب نمودن عون : کمک و مساعد .

صبر : بوزن فعل ، : بر آن جرئت و اقدام نمود . از آن خودداری کرد . چهار پا را
نگهداشت . خود را ، از خواستهای نفسانی بازداشت .

خشوع : فروتنی ، بیشتر درباره دل و دیده و درون و خضوع درباره اعضاء و جوارح
گفته میشود .

ظن : گمان ، باور ، علم ، آنچه در ذهن میگردد و بر دل چیره میشود ، مقابل یقین .

ملاقات : رسیدن بهم ، روبروشدن ، پیوستن باهم ، تماس دو خط .

رجوع : برگشت بحال و وضع نخستین .

خطاب ظاهر این آیات متوجه همه بنی اسرائیل و مطالب آن بیشتر راجع به
پیشوایان دینی آنان است ، و مفهوم آیات عمومیت دارد . این آیه «اتأمرون الناس...»
پس از آن اوامر و نواهی ، سرکوفت بر علماء آنها است که دارای چنین عمل و روحیه
تجزیه شده ای اند ، گویا دو موجودند یکی عقل خیر اندیش ایمانی ، دیگر نفس پیرو
هوا ، با آن دیگران را بنیکی و خیر میخوانند ، و با طغیان هواها نفس خود را فراموش

کرده‌اند. با آنکه تربیت دین برای همین است که هواهای نفس را محکوم و فرمانبر عقل ایمانی گرداند، آنکه دیگران را بخوانند آنچه خود را خوانده و از مردم بخواهند آنچه خود بر آند، نه آنکه در اندیشه نیک و بد خلق باشند و کار آنها را با ترازی دین بسنجند و از خود و سنجش اعمال خود غافل گردند، تا کسی با خبر و بصیر بخود نباشد نمیتواند بصیر و خبره در کار دیگران باشد؛ «در بی خبری از تو، صدمرحله من پیشم - تو بینبر از غیری، من بینبر از خوبشم». سر نفسانی اینگونه دعوت بخیر جز جلب عواطف، خلق و اوامر و نواهی دین را وسیله زندگی قرار دادن چیز دیگر نیست، آدمی که سودجو و جنبش برای هر عملی از غرائز است و از هر راهی سود و آنچه ملایم با غرائز و شهوات است میجوید، اگر تربیت دینی و ایمان او را بر ترنگرداند یکی از راههای زندگی و شاید آسانترین راه برای این مظلومها جلب عواطف دینی مردم است، این همان فروختن آیات خداست بثمان دنیا که موجب زیان نفسانی و عقلی و حیاتی مردم میگردد. بنا بر این واو «وتسون...» عاطفه و هردو مطلب مورد سرزنش است؛ که با این خلق و عمل بد دنیا جوئی و فروختن آیات و درهم آمیختن حق و باطل - شما همی مردم را بنیکی میخوانید، و خود را فراموش میکنید. اگر این واو بمعنای «مع» یا «حالیه» باشد سرزنش از جهت «تسون» میباشد؛ که شما دیگران را بنیکی میخوانید با آنکه - یا - و حال آنکه از خود غافلید؛ چه امر بنیکی خود بخود خوب و پسندیده است.

وانتم تعقلون الكتاب؛ این واو هم میشود بمعنای «مع» یا «حالیه» باشد؛ یا آنکه و حال آنکه شما پی در پی کتاب را میخوانید، همان کتابیکه پیوسته همرا به یکی و اصلاح خود میخواند و شعور فطری را بیدار می کند. یا آنکه شما تنها بتلاوت کتاب پرداخته‌اید پس چرا آنرا تعقل نمیکنید؟ بنا بر عطف، اینگونه تلاوت بدون تعقل هم مورد سرزنش است و مفعول مقدر «تعقلون» الكتاب میباشد. بنا بر اول (که واو بمعنای مع یا حالیه باشد) «افلا تعقلون» نکوهش بر امر به یکی و غفلت از خود، و مفعولش عام است؛ یعنی: اینکار و عمل شما کار مردمی که درست بیاندیشند و رو بتعقل باشند نیست.

مثل این مردم مانند بیماری است که بمعالجه دیگران پردازد، یا گرسنه‌ایکه

دیگران را بسیری بخواند، یا چراغ داربکه راه را برای دیگران روشن مینماید و خود در تاریکی و بیراهه رود.

و استعینوا بالصبر و...: یاری جستن و کمک خواستن در برابر قدرت و صف و هجوم دشمن است. گرچه در ظاهر این آیات میدان جنگ و جهادی محسوس نیست ولی در خلال معانی و اشارات آن میدان جنگ هراس انگیزی مشهود است، که جنگهای بیرونی شراره و ظهور این جنگهای درونی است و پیروزی و شکست آنها اثر پیروزی و شکست در همان جنگهای نفسانی است، کارزاربکه میان عقیده و ایمان و هواهای نفسانی و عصبیتها و علاقه بمقام و برتری درگیر است، آن عقیده و ایمانی که بیشتر محصول وراثت و تقلید است نه اثر برهان و درک درست. این عوامل نفسانی در برابر چنین ایمان و عقیده‌ای سنگرهای محکم و صف مجهزی دارند و تا آنجا میدان را بحکم و حکومت ایمان میدهند و دستورات آنرا می‌پذیرند که سنگرهای هواها و شهوات بجای خود باشد. تذکر نعمت، وفای بعهده خداوند، تنها ترس از او، حق را چنانکه هست آشکار کردن، اقامه صلوة، ایستادن زکوة، رکوع باراکمین، عمل با آنچه خود میداند و بدیگران میگوید، از خود غافل نشدن. اینها نمونه‌های حکومت کامل ایمان بر نفوس است. آمال و هواهای نفسانی متضاد همی خواهد تا مراکز نفسانی این امور را بیشتر بدست گیرد، تا هواها نعمتها را از یاد ببرد، و آرزوها عهدها راست و بی پایه گرداند و سنگر اراده را شکست دهد و دل را پراز ترس و هراس برای دنیا کند. . . . شرط و علت پیروزی در میدانهای جنگ بیرونی در این جنگ داخلی نفسانی است. سلاح و سپاه وسیله محدودیست که ضامن فتح نهائی نیست.

برای آنکه ایمان فطری، یا میراثی و تقلیدی بر این عوامل نفسانی حاکم و نافذ گردد، باید به «صبر و صلوة» امداد گردد؛ پس این صبر نه بمعنای تسلیم شدن و ناله سر ندادن است، چنانکه عامه مردم می‌پندارند، نه چشم‌پوشی و نادیده گرفتن پیش آمدها

۱- چون در جنگ احد جمعی از مسلمانان سنگر عقیده و فرمانبری را در برابر طمع و حب مال از دست دادند، سنگر کمین و کمانداری هم از دستشان رفت و دچار شکست شدند گویا در همین مورد است که رسول خدا بآنها فرمود: «علیکم بالجهاد الاکبر». و هو جهادک مع نفسك التي بین جنبيک.

(خونسردی) است. صبر قدرت اراده ایمانی و تسلط آنست بر هیجانها و انفعالهای نفسانی که منشأ آن آمال و آرزوها و تأثرات بیرون از نفس میباشد، هر چه هدف و چشم انداز ذهن بالاتر باشد قدرت و مقاومت در برابر عوامل نفسانی بیشتر می گردد، چنانکه هر اندازه مقصد رهروان دورتر باشد دشواریهای راه آسانتر میگردد. صلوات گشودن چشم عقل، تجدید عهد و استمداد از مبدء است. این صلواتیکه قدرت صبر بیفزاید و عوامل نفسانی و هیجانها را محکوم سازد بسی دشوار و سنگین است، (با این بیان رجوع ضمیر «انها» به صلوة واضح و جستن مرجع دیگر بیجا است) این سنگینی بر کسانی است که چشم انداز ذهنشان بسی محدود است و دنیا و نمایشهای آن آنان را چنان گرفته که مفرور و خود باختند. و استعداد باطنیشان از حرکت افتاده، آنها که چنین نیستند و دارای خشوعند صبر و صلوة بر آنها آسان و سبک باشد.

الذین یظنون.. : بعضی ظن در اینجا را بمعنای باور و یقین گرفته اند، و توجه نکرده اند که در این مورد ظن بلیغ تر از یقین است زیرا ظن بملاقات رب هم موجب خشوع و نگرانی است چدرسد یقین، چنانکه همه نگرانیها و امیدها و جنب و جوشها از ظن برمیخیزد. و سرزنی درباره مخاطبین این آیات است که اگر گمان هم بملاقات رب داشته باشند نباید چنین باشند، چه رسد بآنکه اینها خود را اهل باور و یقین مینمایند. و اشاره باینست که مطلب بالاتر از حوصله فکری و ادراک ذهنی انسان است پس هر چه از این حقیقت در ذهن آدمی بر توافکند چون کامل و واقع آن نیست از جهت واقع ظن است، و نشانهها و مقدمات آن واقع، می باشد.

مقدمه و علت استعدادی تکامل موجودات و فرا گرفتن صورت نوعی بالاتر همین خشوع و آمادگی میباشد و هر موجودی که در همان صورت و هسی که دارد خود را بگیرد قابلیت دریافت صورت کامل تر و تحول را از دست میدهد و با خود گرفتگی درهای افاضه کمال را بروی خود می بندد، انسان هم اگر با اراده و اختیار در برابر قدرت قهار خشوع ننماید درهای خیر و رحمت برویش گشوده نشود.

لقاء رؤیت نیست - چنانکه بعضی گمان کرده اند - اگر صاحب مقامی را از دور بنگری نمیکوئی او را ملاقات کردم، همینکه در بر رویت گشوده و مانع برداشته شد و بر

او وارد شدی میگوئی بملاقاتش نائل شدم گرچه نایبنا باشی .

خبر از این ملاقات در همه یا بیشتر آیات قرآن با اضافه برب است نه الله ، که عنوان برای حقیقت محیط فوق نامتناهی است ، و نه اوصاف دیگر او ، پس مقصود ملاقات و رسیدن بر بوییت مخصوص و ظهور کامل آنست ، چون استعداد تربیت و کمال در آدمی غیر متناهی و ربوبیت پروردگار هم غیر متناهی است در هر مرتبه ای تا خشوع نباشد بکمال و ربوبیت برتر نائل نگردد .

ظن بملاقات شاید متضمن تشبیه باشد : مانند خشوع کسی که پیوسته آماده ملاقات است و خود را جمع و جور مینماید . پس بالا رفتن و باز شدن نظر است که پرده های غرور انگیز و کوتاه بینی را بر کنار میدارد و عظمت و قدرت بر فکر سایه میافکند آن گاه است که انسان خود را کوچک و ناچیز می بیند یا یکسره خود را در برابر آن می بازد . این ادراک و شعور در صورت نماز که خشوع باطن و خضوع جوارح است ظاهر می شود ، همه مقدمات و مقارنات و اجزاء و ارکان آن از قبله و طهارت ، تکبیر ، سکون و یک سمت در آمدن ، رکوع ، سجود ، نمایندگی همین خشوع و جذب باطن است ، سپس صبر و اطمینان و قرار است .

در روایت است : هر گاه بر رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما سختی و امر هر اس انگیزی پیش می آمد بنماز می ایستادند .



ای فرزندان اسرائیل بیاد آرید آن نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم و همان من شمارا بر جهانیان برتری بخشیدم .

يٰۤاَيُّهَاۤ اِسْرٰٓءِیْلُ اذْكُرُوۡا نِعْمَتِیۡ الَّتِیۡۤ اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ
وَ اٰتٰی قَضٰیكُمْ عَلٰی الْعٰلَمِیْنَ ﴿۱۳۷﴾

و پروا گیرید از روزی که هیچ کس از دیگری بلاگردان نشود ، و شفاعتی از او پذیرفته نگردد ، و همانندی از وی گرفته نشود ، و نه باری می شوند .

وَ اتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِیۡ نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَّلَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَّلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَّلَا هُمْ یُنصَرُونَ ﴿۱۳۸﴾

شرح لغات:

فضل: افزایش در خیر، باقیمانده، برتری.
 جزی: به، وعلیه؛ پاداش داد شخص را بان، عنه: بجای او قرار گرفت، بی نیازش ساخت.
 شفاعت: از شفع: ضمیمه نمودن، جفت کردن بچیزی که با آن جوراست، (کسی که از مجرمی شفاعت میکند، آبرو و اعتبار خود را ضمیمه با او نموده و به او گویا از خود آبرو و اعتبار بخشیده).
 عدل بکسر: مانند، قیمت، لنگه بار، عدل یفتح: مقابل ستم، میانه روی، همتا.

خطاب به بنی اسرائیل و تذکر به نعمت مخصوص، دو باره تکرار شده، تا سرآغاز بیان نعمتها و عنایات مخصوصه خداوند درباره آنها باشد. در خطاب اول تذکر به نعمت و درخواست وفای بعهداست، آن عهدی که منشأ نعمت‌های مخصوص پروردگار گردید، آیات پس از خطاب اول تفصیل و بیان همان عهد مخصوص و مجمل است که ایمان و پیروی باشد، در این خطاب تذکر و توجه به نعمتی است که منشأ برتری بنی اسرائیل گردید. آیات بعدهم تفصیل و بیان نمونه‌های همین برتری و الطاف خداوند و گذشت در مقابل لغزشها و کفران نعمتها و سرپیچی‌های آنانست؛ خداوند بنی اسرائیل را به نعمت هدایت در دنیای گمراهی، و توحید در دنیای شرك، و نور ایمان در دنیای جهل و تاریکی، و قوانین و شرایط در جهان بی بندوباری و توحش، و پیوستگی در دنیا از هم گسیخته برتری داد. این خلاصه بعثت و دعوت پیامبران است که بیشتر آنان از میان بنی اسرائیل برخاستند. بنی اسرائیل این برتری را قدردانی نکردند: توحید را بشرك و ایمان را بکفر، و بجای عمل صالح و اجرای شریعت بتشریفات غرور انگیز سرگرم شدند و آئین عمومی خدا را بصورت امتیازات قومی درآوردند و آن را با اوهام ملل مجاور و معاشر درهم آمیختند و بجای تقوا و نگرانی از آثار و اعمال و روز واپسین به پروراندن آمال و امیدهای بی پایه پرداختند تا آنکه عقیده عمومی آنها این شد که مردم دنیا هر چه باشند اهل جهنم و عذابند و ما هر چه باشیم اهل نجات و بهشتیم و پیامبران و بزرگانی که از میان ما برخاسته شافعین و مدافعین ما می باشند. این اوهام و عقاید بی پایه همان اوهام مصریان و دیگر ملل آن روز دنیا بود که بصورت دیگری در میان بنی اسرائیل ظاهر گشت؛ در میان عموم مردم آن ایمان فطری ببقا آمیخته با رسوم و عاداتهای معمول

در دنیا و دستگاههای قدرتمندان بود که منشأ چنین اوهامی گردید، باینجهت نمونه‌ای از آنچه وسیله قدرت و دفاع بود با مردگان همراه میکردند: مانند جواهرات قهرمانان، سلاحها، بتها، تا با توسل بهر کدام که مقتضی شد مرده‌ی گناکار در سرای دیگر خود را نجات دهد، و اگر پول و اسلحه کاری از پیش نبرد بتهای کوچک را در پیشگاه خدای بزرگ شفیع سازند.

این آیه چنین اوهامی را یکسره نفی نموده و حساب آخرت را از آنچه در دنیا تعارف است جدا کرده: گناهکار و مجرم در دنیا نخست متوسل باعتبار ضمانت میشود، اگر آن مؤثر نشد، شخص آبرومندی را شفیع می‌سازد. پس از آن فدیة و مال را وسیله قرار می‌دهد، اگر اینها مؤثر نشد، و توانست از قوم و جمعیت خودیاری میجوید. **ولا تنفعها شفاعة** در این آیه شفاعت بکلی نفی شده، چون در اصطلاح، نکره در سیاق نفی بخصوص در اینجا که وصف روز است عموم را میرساند: یعنی هیچگونه شفاعتی در میان نیست و هر کس در آنروز مسؤول خود و اعمال خود می‌باشد، در بعضی از آیات شفاعت مطلق را مخصوص خداوند بیان کرده، مانند: «مالکم من دون الله من ولی و لا شفیع، قل لله الشفاعة جمیعاً». در بعضی از آیات حق شفاعت را برای غیر خداوند مشروط باذن، رضایت، شهادت، عهد، نموده: «من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه. ما من شفیع الا من بعد اذنه. لا یشفعون الا لمن ارتضى. الامن شهد بالحق. الامن اتخذ عند الرحمن عهداً. الامن اذن له الرحمن و رضی له قولا، در این آیات حق شفاعت مطلق و مستقل را از غیر خداوند سلب نموده.

شفاعت در دنیا و از نظر عرف اینست که شفیع حاکم را وادار بعفوینماید و اراده او را درباره مجرم برمیگرداند. پس این سؤال پیش می‌آید که حاکم بعدل چگونه رأی و نظرش با شفاعت تغییر می‌نماید؟ این حاکم مستبد و ظالم است که بحسب مصلحت خود تغییر حکم و اراده می‌دهد. عذاب مجرم در آخرت چون موافق با عدل الهی است پس گذشت از وی مخالف عدل است. با آنکه حکم و اراده پروردگار عین حکمت و سنت حتمی او و قابل تغییر نیست، چنانکه آیاتی از قرآن بعدم تغییر سنت و اراده خداوند تصریح می‌نماید. دیگر آنکه با باز بودن راه شفاعت آئین و شریعت در نظر عامه

سست می شود و احکام دیگرگون می گردد و این برخلاف حکمت بعثت پیمبران و تشریح شرایع است بلکه منشأ اختلال نظم و ترویج گناهی گردد چنانکه در بعضی از امم که باین آرزوها مفرورند دیده می شود وجه بسا اینگونه مفروران از مردمی که دین بر آنها حاکم نیست و تنها قوانین و وجدان بر آنها حکومت می کند گناه و قانون شکنی شان بیشتر می گردد زیرا اینها به امید و اتکاء بشفاعت شافعیین سد وجدان را مانند حدود دین درهم می شکنند و بهر گناهی خود را می آلائند و از هر اقدام بخیر و توجه بصلاح و اصلاحی و امانده می گردند. از سوی دیگر نا امید و بیأس، مجرم و گناهکار را بیشتر بجرم و گناه می آلائد و از توجه بخیر باز میدارد و بر شقاوتش می افزاید، گرچه در توبه بروی همه باز است، ولی توبه که برگشت و تحول و انقلاب کامل است برای همه یکباره آسان نیست مگر آنکه امید بدستگیری و کشش حق و نمایندگان او آهسته آهسته گناهکار را مستعد توبه گرداند، و در میان بیم و امید او را از بیأس و تسلیم به شر و فرور و سرکشی بر خیر، بدارد، پس اصل شفاعت محدود، و نوید بآن از اصول خیر و رحمت و تربیت است. قرآن کریم هم مطابق همین اصل مطلق آنرا نفی کرده و در حد اذن و رضایت بآن وعده داده، روایات شفاعت هم محدود و مشروط آمده است.

اصل شفاعت از نظر واقع مانند اصول و قوانین جذب و حرکت و سرعت مشمول شرائط و حدودی باید باشد؛ جسم مجذوب اگر در سرحد و دسترس تأثیر نیروی جذب، یا میدان تشعشع مغناطیسی قرار نگیرد مشمول جاذبه رحمت نیروی برتر نمیگردد همینکه در سرحد نیروی جاذب قرار گرفت از سقوط و انحراف نجات می یابد، یا در مدار و مرکز جاذب می گردد یا با سرعت متصاعد بسوی آن می رود. چنانکه جسم آدمی مانند دیگر اجسام تابع قوانین و قوای جهانی است، نفس و باطن انسانی هم بحسب تطابق عوالم باید مشمول اینگونه قوانین باشد؛ اگر آثار باقیه ایمان و عمل صالح نفس آلوده انسانی را در سرحد جاذبه کلی حق و اشعه آن بدارد گرچه ثقل و آلودگی بگناه در آن باشد قوای برتر خیر ضمیمه و شفیع آن می شوند و بیش از استحقاقش بسوی خود می کشانند و از جرم گناه و تاریکی پاکش می سازند، و اگر تکرار گناه فطرت آدمی را از حرکت بسوی خیر و حق بازداشت و از سرحد جاذبه آن دور نگهداشت مشمول رحمت

نمی‌گردد، با این میزان می‌توان همه آیات و روایات مختلفی که درباره شفاعت آمده جمع نمود، و نظر جامع آنها را فهمید.

مجموع روایاتی که درباره شفاعت رسیده همین میزان را می‌رساند، چنانکه در کافی از حضرت صادق (ع) است در نامه‌ای که برای اصحاب خود فرستاد: « بدانید، که هیچ مخلوقی شمارا از خدای بی‌نیاز نمی‌گرداند نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه جز اینها، کسیکه خورسنداست که شفاعت شافعی نزد خدای سودش دهد پس از خدای بخواهد و روی باو آرد تا از وی راضی گردد.»



و یاد آرید، آنگاه که شمارا ازستم فرعونیان
 رهائی بخشیدیم، همانها که سختترین عذاب
 را بشما روا می‌داشتند؛ پسران شما را سر
 می‌بریدند و زنان شما را زنده می‌داشتند، در
 همه این مصائب آنمایش بزرگی بود از
 جانب پروردگار شما.

وَ إِذْ بَجَّيْنَكُمْ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُوءُونَكُمْ سَاءَ السَّوَاءِ
 يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ
 بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿۵۱﴾

یاد آرید: آنگاه که دریا را بوسیله شما
 شکافتیم؛ پس شمارا رهانده و فرعونیان را
 غرق نمودیم درحالی که شما می‌دیدید.

وَ إِذْ فَرَقْنَا بَيْنَكُمُ الْبَحْرَ فَأَبْجَيْنَكُمُ وَ اغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ
 وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۵۲﴾

یاد آرید آنگاه که باموسی چهل شب را می‌آید
 نهادیم سپس در نبود او شما گوساله را پیرستش
 گرفتید درحالی که شما بنم‌پسندگان بودید.

وَ إِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ أَخَذْنَا آلَ الْفِجْلِ
 مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿۵۳﴾

پس از آن از شما در گزشتیم تا شاید سپاسگزاری
 نمائید.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِمَّنْ بَعْدَ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۵۴﴾

شرح لغات:

نجات: شتاب کردن، پشی گرفتن، آهسته سخن گفتن، درخت را بریدن، از شری
 رهائی یافتن.

آل گویند با اهل در معنی و ریشه یکیست، چنانکه تفسیر آل «اهل» می‌آید. در
 استعمال برای نسبت افتخاری و شرافتی بشخص، و اهل اعم است، چنانکه گفته می‌شود: اهل
 شهر، اهل فساد و مانند آن، و آل باینگونه چیزها نسبت داده نمی‌شود، شاید آل از ال،

بلفظ ومعنای فعل نقل شده ، یعنی بوی بازگشت و پیوست .

فرعون : نام عمومی پادشاهان مصر بوده چنانکه پادشاهان روم را قیصر ، و پادشاهان ایران را کسری ، و ترك را خاقان میگفتند .

سام : بمعنای لایمی ، بیرون رفتن چهارپا بچراگاه ، مرغ بالای چیزی گردیدن .
متعدی يك مفعول : مفتری كالارا عرضه داشتن ، و بهاء آن را ذکر کردن ؛ متعدی بدوم مفعول : بکار دشواری واداشتن ، و زبون کردن .

سوه : بد ، زشت . بلاه : آزمایش بخیر و شر :

واعد : دو نفر با هم قرار گذاردند ، میعاد : مکان یا زمان ، قراردادن .

موسی : گویند ازدو کلمه قبلی ترکیب و علم شده : مو : آب . سا : درخت . زیرا موسی از میان آب و کنار درخت بدست آمد .

عجل : گوساله ، میشود از عجله : شتاب و شتابان باشد که از صفات گوساله است .

عفو : از عفا الريح الاثر : باد اثر را از میان برد ، از میان بردن آثار و لوازم گناه .

این آیات دورانهای سراسر رنج و شکنجه و زبونی بنی اسرائیل را تا ظهور موسی علیه السلام ، و نجات یافتن آنان و بیرون رفتن از مصر و عبور از دریا و غرق فرعونیان ، و برگشت آنها ، پیرستش گوساله و عفو از آنها را یادآوری کرده : در جمله ها و لغات این آیات داستانهای پرماجرای بنی اسرائیل و احوالات نفسانی و تحولات روحی آنها با حرکات : زیر و زبر شدن و بالا و پائین رفتن ، گاه پیشرفت گاه عقب گردشان ، مانند تابلوها و صفحات جاندار در برابر چشم بیننده پس از قرنها آشکار و نمایان است : جمله «نجینا کم من آل فرعون» : وزن تفعیل «که برای تدریج و تکثیر است» ، و حرکات زبرها و نسبت بجمع متکلم «نا» و اتصال فعل به «من آل» صفحه ای از تاریخ بنی اسرائیل را تصویر می نماید : گویا از نزدیک مینگریم : که چگونه در بندهای دستکاه و عوامل فرعون وزیر پنجه ستم آنان برای نجات خود تلاش می کنند ، امیدها و تلاشها و مقاومت های آنان مورد توجه و لطف خداوند می گردد : و کم کم با تقویت قوای روحی آنها و برانگیخته شدن موسی این بندها را یکی پس از دیگری پاره می کنند تا در پایان سرازیر نجات بر می آرند : «نجینا کم» . جمله : «یسومونکم...» شرح و پاسخی چگونه گرفتاری آنها است : مگر فرعونیان با آنها چه می کردند که اینگونه مندهای خداوندی برای نجاتشان رسید ؟ این تعبیر «یسومونکم...» انواع عذابها را می نمایاند که از هرسو بر آنها احاطه نموده و بی هیچ قید و بند بر سر آنها می تاخت ، و هر روز یکنوع بلائی گرد سر آنان میگشت و هرچندی چهره

وحشتناك و زشت عذاب نوینی بآنها روی می آورد: (لغت یسومونکم و تعبیر سوءالعذاب)، اینجا شنونده یکسره توجه مینماید و میخواهد خوب بفهمد که این عذاب چگونه و چه بوده، برای نمونه يك نوع عذاب دردناك آنها را - از باب بیان مصداق و ذکر خاص بعد از عام - بیان می کند: «یدبحون ابنائکم...» کشتن پسران و زننده داشتن زنان برای این بود که هم جلو افزایش نسل آنها گرفته شود و هم باقی مانده مردان گرفتار زنان بی سرپرست و ناظر پریشان حالی آنان باشند تا خواه نخواه بهر پستی تن دهند، این نمونه سخت ترین ذلت و عذاب است. آنگاه قرآن برای این دستگیری و نجات و آن عذاب های جانگداز يك نتیجه کلی و نهائی بیان می کند: که از جهت تربیت و سنجش استعداد بقاء، و مقاومت و صبر اینها آزمایش بزرگی بوده: «وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم».

«نخستین کسی که از بنی اسرائیل بمصر آمد یوسف پیمبر فرزندی یعقوب بود. (چنانکه قرآن هم داستان آوردن او را بمصر بیان کرده) آنگاه پدر و برادرانش بوی پیوستند، فرزندان یعقوب که دارای خون پاک و بدنهای سالم و پرورده بیابان بودند همین که در مصر آسایش و خوشی بآنها روی آورد نسلشان افزونی یافت چنانکه در مدت ۴۰۰ سال «از روز ورود تا خروج از مصر» میگویند آمارشان به ۶۰۰ هزار رسید: افزایش این اقلیت متحد و متعصب و نیرومند فرعون را نگران ساخت، چنانکه برای زبون ساختن و از میان بردن نسل آنها بکارهای سخت مانند ساختن و فرا آوردن سنگ و خشت برای ساختن هیاکل و کاخهای فرعون و ادارشان کرد از آنجا که بنی اسرائیل خود را طایفه خدای دانستند و همیشه امید نجات داشتند و نگهدار عادات و اخلاق و قومیت خود بودند، این فشارها نتوانست آنان را از پای درآورد، زیرا قدرت روحی و امیدواری، جسم و بدن را قوی و نفوس را در برابر رنج و فشار پایدار میدارد، فرعونیان چون این بردباری و پایداری را از بنی اسرائیل دیدند و از این راه نتوانستند آنها را نابود گردانند، بکشتن پسرهای نوزاد آنها پرداختند تا آنجا که قابله ها دستور داشتند که چون پسری از زنان اسرائیل چشم بدنیا باز کند درجا خفه اش کنند یا بدست جلادان فرعونش بپارند تا سر از بدنشان بردارند (آنچه مشهور است که علت این کشتار فرعون از یهود

پیش‌بینی کاهنان و ستاره شناسان بوده سند درستی ندارد، و آنچه گفته شد موافق باروش مستبدین و تاریخ، و اخلاق و روحیه یهود است.

فرعون نام و عنوان عمومی سلاطین مستبد مصر بوده چنانکه نام عمومی پادشاهان ایران کسری، و پادشاهان رم قیصر، و پادشاهان ترك خاقان خوانده می‌شد. روش عمومی پادشاهانی که بنی اسرائیل در زمان آنها بسر میبردند و سیاستشان با آنها همین بوده گویا از این جهت قرآن این عذابها را نسبت به آل فرعون داده و با جمله مضارع که مشعر بر استمرار است «یسومونکم» بیان کرده. آنچه از تاریخ برمی آید آخرین فرعوننی که موسی در زمان او بدنیآ آمد و در کاخ او پرورش یافت آن‌گاه بنی اسرائیل را نجات داد «رامسیس دوم» بوده که پس از پدرش «سیتی اول» در سال ۱۲۸۸ قبل از میلاد بر تخت فرعوننی نشست و ۶۷ سال زیست.

و اذ فرقنا بکم البحر...: این هم سرفصل و صفحه دیگر است از تاریخ بنی اسرائیل که قرآن پس از صفحه اول در برابر چشم آنها تصویر و تمثیل نموده: در فرازهای این آیه و حرکات آن، مرد وزن و کوچک و بزرگ بنی اسرائیل نمایان می‌گردد که با سرو صدا و آمیخته بانگرانی و خوشحالی در پی موسی از مصر بیرون آمده تا کنار دریا می‌رسند، امواج دریا را در برابر و فرعونیان را شتابان پشت سر و خود را در تنگنای دو خطر مینگرند، متحیرند، چاره میجویند، چه کنند؟ برگردند و از پیشگاه فرعون پوزش طلبند، بر رهبر خود موسی که آنها را بچنین راهی کشانده می‌خواهند بشورند که ناگاه دریا در برابرشان شکافته و برکنار می‌شود، با پیشقدمی موسی بسوی ساحل شرقی هجوم می‌نمایند چیزی نمی‌گذرد که از آنسوی سر بیرون می‌آوردند، فرعون و سپاهیان شتابان پشت سر آنها می‌رسند، امواج هم شتابان بر آنها می‌تازد و بسوی قعر دریاشان میکشاند! بنی اسرائیل در کنار دریا پهن زده ایستاده می‌نگرند: که قدرت فرعون و کبریا پیش در گوشه قدرت لایزال خلقت چون حباب محو شد و نمره‌های خود و سپاهش در میان گرداب بهم پیچیده خاموش گردید. آیه حرکات موسی و فرعون و پیروان آنها و خروش دریا را با عوامل باطنی و تغییرات نفسانی مینمایاند: «اذ فرقنا بکم» نسبت فعل به جمع متکلم «نا» و با سبب، نمایاننده اسباب و علل الهی و همبستگی آن با علل نفسانی است:

چون شما بنی اسرائیل از خود آمادگی نشان دادید و از موسی پیروی کردید و خواستید که از بندهای علاقهِی بمصر که بندهای بندگی و زبونی شما بود برهید، و احساس بعزت توحید در شما بیدار شد امدادهای ما بنجاتتان شتافت، سختی‌ها هموار گردید و از میان طوفان دریا گذشتید. «انجیناکم» با معنا و هیئت فعل (که در اینجا از باب افعال آمده و دارای سه فتحه «حرکات زبر» متوالی است) يك باره از ساحل نجات سر بر آوردن را میرساند: «دریا را ما بوسیله شما شکافتیم، ناگهان شما را برتر آورده رها کردیم و فرعونیان را غرق کرده به پستی قعر دریا کشانندیم، شما در کنار ساحل و بالای امواج دریا ایستاده مینگریستید».

عموم مفسرین و تاریخ نگاران موافق نقلیات یهود، شکافته شدن دریا و راه یافتن بنی اسرائیل را از معجزات و خوارق عادات می‌شمارند و از ظاهر آیات قرآن نیز چنین فهمیده‌اند. یکی از دانشمندان اسلامی (سرسید احمدخان هندی) آیاتی را که در این باره است - در سوره‌های بقره، طه، شعراء - باهم مقایسه نموده، و وضع جغرافیائی قدیم شمال بحرا احمر را در نظر گرفته، چنین میگوید: که موسی بنی اسرائیل را از مغرب و از شمال بحرا احمر - که در آن زمان دریای کم عمقی بوده - در هنگام جزر عبور داد، فرعون غافل با سپاه و ارا به‌های جنگیش همین‌که به آنجا رسید و خواست شتابان بگذرد ناگهان دریا بحال مد درآمده غرقشان ساخت.

اگر هم این توجیه در این مورد درست آید، دیگر خارق عاداتی که بدست این مردان الهی اجراء شده و در قرآن آمده باینگونه توجیهاست درست در نمی‌آید «راجع بمعجزات بمناسبت آیات بحث بیشتری در پیش است».

و اذ واعدنا موسی... : باز این سرفصل و صفحه دیگر تاریخی یهود است که پس از نجات آنها و غرق فرعون قرآن در برابر چشم مینمایاند: از اینجا بنی اسرائیل رو بزندگی نوینی پیش میروند و رابطه و علاقهِی با گذشته با عبور از دریا و غرق فرعونیان قطع شده، میباید از روی نظامات الهی در میان بیابان طرح تازه‌ای پی‌ریزی شود تا آنانرا در انتظام قانون در آورد. موسی به دستور الهامی پروردگار برای فرا گرفتن دستور و قانون خود را آماده مینماید و از میان هیاهو و بهانه‌جوییها و تقاضاهای گوناگون بنی اسرائیل

و گرفتاری سرانجام و گرسنگی و تشنگی و مسکن و پراکندگی آنان برای چندی باید بر کنار رود و بالای کوه یا میان غاری مسکن گزینند و با توجه کامل و روزه و عبادت فکر و روحش را برای تابش شعاع وحی صیقل دهد. محیط شرك و گاوپرستی مصر اثر ریشه داری در نفوس یهود باقی گذارده بود چنانکه تنها قدرت معنوی موسی بود که آنها را بسوی عزت توحید می کشاند و آن همه آیات و معجزات جز در حواس ظاهر آنان تأثیری نداشت، همین که قدرت قاهر موسی از بالای سر آنها چند روزی دور شد و آن آیات فراموش گردید، کشتش ارتجاعی او هام مصر، و دیدن قبایل گاوپرست میان راه، و عقبنندی سامری بسوی شرکشان برگرداند و توجه مبهم و سطحی بتوحید از سرشان پرید، گوساله را بخدائی گرفتند و در پست ترین صورتهای شرك و تاریکی آن فرورفتند: «وانتم ظالمون». این داستان میرساند که معجزات و خوارق برای رام کردن مردمی است که از عقل و اندیشه درست بهره وافی ندارند و برهان و دلیل در نفوس جامد آنان راه ندارد، پیروی و ایمانی که از راه دیدن معجزات و محکومیت حواس باشد نه ارزش واقعی دارد و نه پایدار است، ارزش آن همین قدر است که مانع نفوس ناقابل را از سر راه بردارد تا اصول عقلی بنفوس مستعد رسد. معجزات پی در پی موسی علیه السلام دلیل بر انحطاط عقلی و جمود فکری یهود بود که جز از این راه رام نمی شدند، همان مردمی که برای کوفتن دشمن دستی از آستین بیرون نیاوردند و با عقل و اندیشه مستقل عزت توحید را دریافتند و با پای خود از محیط ذلت و شرك بیرون نیامدند و از قدرت معجزات پیروی نمودند و از چنگ دشمن دست بسته و غرق شده رهائی یافتند و از دریای هموار و شکافته شده و با کشت قدرت موسوی در گذشتند، همین که با زندگی سخت و پراز عزت بیابان روبرو گردیدند بر پیشوای خود بشوریدند و آرزوی جیره خواری فرعونیان و آبگوشت همراه با تازیانه مأمورین مصر را نمودند «چنانکه در تورات تصریح شده». و همینکه پیشوا برای چند روزی غایب گردید گوساله طلایی از نفوس گاوخو و طلاجو و از میان اجتماعشان سر بیرون آورد^۱.

۱ - «تورات، سفر خروج، صحاح ۳۲: همینکه قبیله اسرائیل دیدند پائین آمدن موسی از کوه بتأخیر افتاد، گرد هارون جمع شدند و گفتند برخیز برای ما خدایانی بساز

ثم عفونا عنكم... : گویا یادآوری پرستش گوساله برای توجه بهمین نعمت عفو که مقدمه شکر است میباشد و این خودتفصیل مورد دیگر از همان نعمت است، شکر درك نعمت و شناسائی بخشنده نعمت آنگاه حال خضوع در نفس سپس اظهار شناسائی و بکار بردن نعمت در راهی است که منعم خواسته، پس از دیدن آنهمه آیات و آن پدران و پیمبرانی که پیشوایان خداپرستی بودند چنین گمراهی و شرك میرساند که يك سره نفوس آنان تباہ و عقولشان تیره شده و قابلیت بقاء را از دست داده بودند و میباید یکسره فانی شوند - این عفو برای همین بود که شاید در میان آنها یا فرزندان ایشان مردمان قابلی یافت شود، (یا چنانکه در تورات است موسی با درخواست و تضرع خشم خداوند را از آنان گرداند و از فناء نجاتشان داد) .



و آنگاه که بموسی کتاب و فرقان دادیم باشد که شما هدایت یابید .

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۵۰﴾

و آنگاه که موسی بقوم خود گفت : ای قوم شما بنفوس خود ظلم کردید که گوساله را بخدائی برداشتید ، اکنون بسوی پاک آفرین خود برگردید و توبه آرید پس خود را بکشید ، این توبه و خودکشی بهتر و بسود شما است نزد خداوند پاک آفرین شما . پس پذیرفت توبه شما را چه اوست آن خداوند توبه پذیر مهربان .

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِيكُمْ فَانْتَبِهُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۵۱﴾

→ که پیشاپیش ماروند زیرا این مرد « موسی » ما را از سرزمین مصر بیرون آورد ، نمی دانیم چه سرش آمده . هارون گفت همه گوشوارهای طلائی زنان و بچهها را از گوششان بیرون آرید ، آنها چنین کردند ، هارون آنها را برگرفت و با چکش بصورت گوساله ای در آورد گفتند ای اسرائیل این همان خدایان تو است که از سرزمین مصر بیروتان آورد ، آنگاه هارون مذبحی برای گوساله ساخت و نداء در داد که فردا عید پروردگار است ، بامدادان که سر از خواب برداشتند دود بخورات راه انداخته و بسلامتیش قربانی پیش آوردند ، نشستند و بخوردند و آشامیدن سرگرم شدند ، آنگاه ایستاده سرگرم بازی گشتند

چه شد که هارون خداپرست و دعوت کننده بتوحید ، و شريك و همگام با برادرش موسی در اظهار آیات (بتصریح اصحاح گذشته تورات) ناگهان سازنده گوساله و قربان نگاهود دعوت کننده پرستش آن گردید ؟ صاحبان عقل و هوش حقایق تاریخی و چهره پیمبران بزرگوار را از آیات قرآن بنگرند ! و با آنچه در تورات آمده مقایسه کنند .

پرتوی از قرآن

و آنکاه که گفتید ، ای موسی ماهر گز برای توایمان نخواهیم آورد تا آنکه خداوند را آشکارا بنگریم ، پس صاعقه شما را گرفت درحالیکه می نگرستید .

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ حَتَّى تُنزلَ عَلَيْنَا الْكُتُبَ
فَأَخَذْنَاكُمْ الصَّاعِقَةَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۱۰۰﴾

سپس شما را بعد از این مرگ برانگیختیم باشد که شما شکرگزاری کنید .

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۰۱﴾

شرح لغات :

الكتاب : نوشته ، وظیفه واجب ، حکم ، تقدیر .
فرقان : برهان ، آنچه حق و باطل ، یا هر دو چیز را بخوبی از هم جدا گرداند .
بارء : ازیره : از بیماری و آلودگی و نقص بهبودی یافت و پاک گردید ، آفرینش را : بر فطرت درست و کامل آفرید .
رؤیت : ادراك بچشم .
جهر : آشکارا و بی پرده ، نسبت بدیده شده است ، و معاینه نسبت به بیننده .
صاعقه : آتشیکه با حرکت شدید از آسمان فرود آید ، بانگ لرزاننده و کشنده ، مرگ ناگهانی ، بیهوشی .
بعث : برانگیختن از خواب و مرگ و حالت سکون و خفتگی .

و اذ آتینا موسی الكتاب والفرقان : این آیه سر آغاز تحول بنی اسرائیل بسوی زندگی نوین است . موسی علیه السلام یا الواحی که قوانین و احکام در آن ثبت شده از میعادگاه بسوی آنان بر میگردد ، این الواح هم کتاب است - که قوانین و احکام در آن ثبت شده است و هم فرقان است - آیات و بیناتی است که حق و باطل ، حرام و حلال را از هم ممتاز و جدا میگرداند - کتاب و فرقان برای آن بود که این قوم را از روش و اندیشه پراکنده در یک نظام الهی و قانونی در آورد تا چشم عقلشان با نور آیات و تعالیم آن ، خیر و شر و نیک و بد را تمیز دهد تا راه هدایت مستقیم پیش گیرند .

و اذ قال موسى لقومه...: برای آنکه نفوس بنی اسرائیل بخوبی مستعد هدایت و فرا گرفتن دستورات کتاب شود باید انقلابی در اجتماع و نفوس آنان پیش آید - که همان توبه است ، توبه از شرك و گوساله پرستی و برگشت بسوی باری و فطرت اولی جز بار بیختن خون فاسد و فسد اجتماعی دز پیشگاه باری پذیرفته نگردد ، اگر هم بظاهر و نزد

خداوند توباب پذیرفته شود ، از نظر انقلاب درونی و پاک شدن نفوس جز تن دادن بریخته شدن خونهای فاسد و کشتن نفوسی که با شرك سرشته شده و یکسره از خدا برگشته چاره‌ای نیست : «ذالکم خیر لکم عندبارئکم» زیرا شرك و تقالید فاسد چون در نفوس ریشه دواند ریشه استعداد و حرکت بسوی خیر را می خشکاند ؛ گناهان دیگر مانند آفتبائی است که بر میوه و برگ و پوست درخت میزند که امید تجدید حیات برای آن باقی است، ولی شرك مانند آفتی است که مغز درخت را تباہ کند، پس باید از بن بریده شود تا شاید از ریشه آن شاخهای سالم بروید . بنابراین بیان، این دستور با آیه سابق «ثم عفونا عنکم» منافات ندارد. می شود که عفو پس از این توبه بوده: بقرینه «ثم» شاید همچنانکه گفته اند ، این دستور شأنی و آزمایشی بوده ، یعنی توبه چنین گناهی کشتن نفوس شرکزا است یا آماده شدن و تن دادن بخودکشی موجب پذیرش توبه آنان گشت ، با چشم پوشی از آنچه در تورات واحادیث اسلامی آمده بعید مینماید که بنی اسرائیل بدستور موسی چنین تکلیفی را پذیرفته و اقدام بخودکشی کرده باشند با آنکه همین‌ها پیوسته از هر تکلیف سبکتری سر باز میزدند و برای فرار از آن بهانه‌های می جستند تا آنجا که بموسی می گفتند: تو خود با خدایت برو و با دشمنان بجنگ، ما اینجا می نشینیم !

در تورات میگوید : موسی در جلومحله (محل سکونت بیابانی یهود) ایستاد و گفت: هر که برای خدا است پیش من آید ، گروهی از بنی لاوی نزد وی گرد آمدند ، پس به آنها گفت : خدای اسرائیل چنین دستور داده ، هر يك شمشیرش را بردارد و از هر محله‌ای بگذرد ، و برادر و دوست و نزدیک خود را بکشد ، بنولاوی چنین کردند تا سه هزار از قبیله بنحاک و خون افتادند . . . ۱ . . در بعضی روایات چنین آمده : ابر تاریکی همه را فرا گرفت و بجان هم افتادند ، موسی و هارون دست بدعا برداشته تا توبه آنها پذیرفته شد ، بعضی عدد کشتگان را ۷۰ هزار گفته اند | احتمال دیگر اینست که : نفس سرکش بت تراش خود را بکشید : «فاقتلوا» ف ، برای تفریع و بیان حد توبه است : تا آنجا باید توبه کنید که نفوس خود را بکشید ، قاضی بیضاوی میگوید : کمال توبه شما با از میان بردن و قطع شهوات است چنانکه گفته

شده : کسی که نفس خود را معذب ندارد به نعمتش نرساند و کسی که آنرا نکشد زندگاش نمیگرداند .

عرفان پیشگان بحسب روشی که دارند اینگونه آیات را بعوالم معنوی و قوای نفسانی تفسیر یا تأویل مینمایند ، این آیات صریح بانظریکه به هدایت عمومی دارد شایسته چنین تفسیرها بلکه تأویلهای نیست ، گرچه تطبیق آیات بر قوای نفسانی کمنظواهر طبیعی صورتی و مظهری از آنست از قدرت بلاغت قرآن بدور نیست : «ظهور موسی مانند عقل الهی فطری است که با الهام و تأییدات خداوندی در کشور نفس طلوع نموده تا قوا و عواطف انسانی را از حکومت مستبد فرعون غضب و شهوت آزادگرداند ، دیو غضب و شهوت ، قوای منفعله نفس را در برابر دعوت عقل بسیج می نماید و بحکم آیات توحیدی که عقل مینمایاند تسلیم نمیکردد ، نیروهای حقیجو برهبری عقل از کنار طوفانهای وهم و هواها وانگیزش آرزوها و وحشتها میگذرد و بساحل امن سرپرستی عقل میرسد ، مبادی شرانگیز و قوای مدافع آن محکوم و مغروق می شوند . همان قوای پیرو عقل هم گاه بیکاه بیاد تن پروریها و لذات از همقدمی کامل با عقل پیشرو سستی میکنند و بعقب بر میگردند . عقل ایمانی برای اتصال بمبدء اعلی و گرفتن دستور از سرپرستی نفسیات و تدبیر قوای آن چندی منصرف میشود ، مبدء وهم قوا را به میل طبیعی پرستش گوساله طلائی که مظهر شکم خوارگی و مال پرستی است میکشاند و از عبادت و توجه پیروردگار غافل می سازد ، عقل کامل و مجبزه بقوانین پس از چهل شبانه روز (یا چهل سال) برای نجات نفسیات برمیگردد (این همان سیر من الحق والی الخلق است) اولین دستورش توبه و بازگشت و کشتن هواهای نفسانی و از میان بردن جنبشهای آنست .

واذ قلتم یا موسی لن نؤمن لك ... : قوای ادراکی چون توانست از ساخت و سازهای وهمی - مانند بت و گوساله - رهائی یابد و آنرا محکوم کند و از کار بیاندازد ، بزودی نمیتواند از تأثیر حواس ظاهر آزاد شود و با عقل مطلق ، مطلق را درك کند و همی می طلبد تا حقیقت مطلق و غیرمتناهی را در حد محدود حواس ظاهر دریابد .

ترتیب این آیات ، ظاهر در ترتیب وقایع است : پس از آنکه موسی الواح و قوانین

را آورد، بنی اسرائیل مأمور شدند که دستورات آنرا جزء بجزء اجراء نمایند، در این مورد است که چنین درخواستی کردند. گویند: «پس از مرگ هارون در بیابان سینا، یهود بیش از پیش از اطاعت موسی سرباز زدند و تقاضاهائی می نمودند از جمله میگفتند نعمتهای خداوند بر همه فرزندان اسرائیل ارزانی شده نه تنها بر موسی و فرزندان هارون، پس ما نیز باید خدای را آشکارا بنگریم و از او بی واسطه دستورات را بشنویم.» «لن نفی ابد، ولام» اختصاص و انتفاع: - لن تؤمن لك - میرساند که مقصود از ایمان پیروی موسی و کتاب و فرقان است، گویا گمان میکردند که فرمانبری از دستورات کتاب فرمانبری موسی است، چون نمیخواستند یکسره تسلیم موسی شوند، با این لحن تندگفتند: «ما هرگز بتو و برای تو ایمان نخواهیم آورد مگر آنکه خدای را آشکارا بنگریم» و خود از وی بشنویم.

فاخذتكم الساعة... ظاهر آنستکه مقصود از صاعقه بانگ شدید همراه با زلزله و آتش است، مرگ یا بیهوشی لازمه آنست، صاعقه اثر متراکم و فشار بیش از حد توانائی ظرف یا ماده است، گویا ظهور صاعقه (بر کوهی که بنی اسرائیل یا شیوخ آنها در کنارش بودند) برای عامه آنها جواب ارعابی بود تا دیگر چنین درخواستی ننمایند، و برای اهل نظر و فکر جواب علمی، چه آن قدرت لایزال که مواد و عناصر جهان را باین نظم و سامان در آورده در حدمعین و محدودی از آن در مظهر ماده ظاهر و متشکل گشته، اگر اندکی بیش از آنچه هست قدرت و نیرو بر صورت مادی رسد همه صور و اشکال فرو ریزد و جزرود و آتشی بسان خلقت نخستین از آن باقی نماند. پس چگونه تصور شود که قدرت غیرمتناهی در صور متناهی در آید؟!

ثم بعثناكم من بعد موتكم... موت مقابل حیات میباشد و مانند حیات دارای معانی اضافی و مراتبی است، استعمالات لغت و اشارات قرآنی دلیل بر اختلاف معانی موت

۱- تورات - اصحاح ۱۹، سفر خروج - داستان مفصلی در این باره آورده که همه آن تجلیل از یهود است تا آنجا که پیشنهاد روبرو شدن و شنیدن سخن خداوند را از جانب خدای بیان می کند، سپس میگوید: خداوند بموسی گفت اکنون من در میان توده ابر بسوی تو خواهم آمد، تا چون با تو سخن میگویم قبیله خود بشنود و برای همیشه بنو ایمان آرد، پس بموسی گفت برو بسوی قبیله و امروز و فردا آنها را پاکیزه گردان...

و حیات است، چون عرف عامه از لغت «موت» مرگ و فقدان حیات بدنی را میفهمد بعضی از مفسرین هم در هر جای قرآن ذکر شده بهمین معنا گرفته‌اند، بفرض اینکه این تفسیر در همه جا درست باشد، در مواردی که قرائتی همراه است درست نیست، در اینجا اگر بنی اسرائیل یا شیوخ آنها با موسی یکسره مرده بودند مناسب بود بجای «اخذتکم» شما را گرفت «قتلتکم» کشت شمارا، گفته شود، و اگر در دم همه مردند باید جمله «وانتم نظرون» را توجیه کرد، و کلمه بعث برانگیختن شدن و پپای خاستن است، اگر مرده بودند «احیاء» که معنای خاص، بخصوص در مقام منت نهادن دارد مناسبتر است. در مجمع البیان میگوید: «گفته شده که اینها پس از بهوش آمدن از خدا خواستند تا آنها را به پیمبری برانگیزد.» سوره اعراف درباره موسی «فلما افاق» آمده، که افاقه بهوش آمدن است، و بجای صاعقه «رجفه» است که حرکت و زلزله شدید میباشد، و زلزله خود بخود کشنده نیست، آنگاه میفرماید: «قال رب لو شئت اهلکتهم من قبل وایای» - گفت پروردگارا اگر خواستی آنها را پیش از این میکشتی - این آیه بمردن همه صراحت ندارد و ضمناً از وضع و حال خود و آنها با هم خبر داده. و «موتکم» با اضافه بضمیر، موت مخصوصی را میرساند نه موت مطلق را، بنا بر آنچه گفته شد گویا موسی و بنی اسرائیل در پای کوه در اثر صاعقه و زلزله دچار بیهوشی و برق زدگی شدند. بعضی از مفسرین جدید گویند: موسی پس از این درخواست آنان را پای کوه آتشفشانی برد که در آن نواحی هنوز وجود دارد تا بترسند و از چنین درخواستهایی درگذرند، ولی این بیان هم خلاف ظاهر آیات است. «لعلکم تشکرون» مشعر بر اینست که آنها از جای برانگیخته برای زندگی جدیدی شدند تا عظمت و قدرت خداوند بر دل آنها چیره شود و احکام و دستورات را درک کنند و عمل نمایند و در پرتو هدایت وحی و کتاب در آیند. و با انجام و اجراء دستورات کتاب شکر این نعمت بزرگ را چنانکه باید بجای آرند.

گویا ظهور قدرت و تابش آن بر دل‌های آنها آماده پذیرش حیات نوین‌شان کرد تا قوای معنوی‌شان برانگیخته شود و راه و روش تازه‌ای در پیش گیرند. این پیش آمدن اخذ صاعقه فاصل میان گذشته و آینده و منشأ است دیگری برای آنها شد. این آیه

با کلمات: «ثم بعثناكم» و «بعد موتكم» و «لعلكم تشكرون» بر ذهن چنین تجلی مینماید.
والله اعلم .



وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَ
السَّلْوٰی كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا
لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۳۰﴾

ابر را بر سر شما سایبان گردانیدیم و من و
ساوی را بر شما فرو فرستادیم ، بخورید از
پاکیزه های آنچه روزی شما کردیم ، و بر ما
ستم نکردند ولی همان بر خود بودند که ستم
میکردند .

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ
رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ
خَطِيئَتَكُمْ وَسَارِعُوا إِلَى الْخَيْبِ الْمَخِينِ ﴿۳۱﴾

و بیاد آرید آنگاه که گفتیم در آئید باین
آبادی پس بخورید هر جور و هر چه بخواهید
با خاطر آسوده و از آن در ، در حال سجده
وارد شوید و بگوئید «حطه» تا ما لغزش های
شمارا بپوشانیم و نیکو کاران را بیش از پیش
بیافزائیم .

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ
فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا
كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۳۲﴾

پس این گفتار را کسانیکه بظلم گرائیدند
بگفتاری غیر از آنچه بآنها گفته شده بود
تبدیل کردند ، پس فرو فرستادیم بر آنان
که ستم نمودند پلیدی و عذابی را از بالا ،
از این رو که خود رو بفسق میرفتند .

شرح لغات :

غمام: ابریستکه آسمان را بپوشاند، ابر سفیدم گفته شده، قطعه ابر غمامه ، ازغم -
پوشش ، اندوهیکه دل را می پوشاند .

المن: احسان به کسیکه سزاوار آن نیست، هر نعمتی، ضعف، قوه، قطع، نقض، به ماده
آبکی که روی برگ بعضی درختها شکرک می بندد مانند گزانگبین نیز گفته میشود ، چون
نعمتی بیدریغ است .

سلوی: آنچه موجب آرامش خاطر گردد، عمل، پرنده ایکه بفارسی بلدرچین گویند،
قریه: دهکده، شهر و قصبه نیز گفته میشود، گویند از «قری» بمعنای گرد آمدن و پیوستن
آمده، (شرح لغت رغد و سجده رجوع شود به آیه ۲۳ و ۳۴) .

حطه: مصدر یا اسم مصدر از حط ، فرو آوردن یا فرود آمده ، گناه را فروریختن .
بار را بر زمین نهادن .

نقصر: از غفر، پوشاندن، پرده کشیدن، از گناه در گذشتن و آنرا زیر پرده رحمت و لطف پوشاندن.
 خطایا: جمع خطیه، گناه و لغزشیکه سبب آن عمدی باشد، خطأ: بی قصد رساند، اخطأ: با قصد رساند.
 محسن: از احسان: بدیگری خوبی نمودن، انجام دادن کار نیک، یا کاری را هر چه نیکوتر انجام دادن.
 رجز: بکسر راء: پلیدی، عذاب نکبت بار. بفتح راء و جیم: صدای پی در پی رعد و ابر سنگین بار.

و ظللنا علیکم... آیا این نعمتها مخصوص فرزندان دردانه اسرائیل و برای خاطر خطیر آنان بوده؟ که خود را گزیده و شعب ممتاز خدا میدانند؟ آیا قطعه ابری چون سایبان در سراسر مدنی که در بیابان تیه گذرانند بر سر آنها سایه می افکند و هر روز من «ترنجبین» و سلوی «مرغ بریانی» پیشکش آنها می شد؟ آیا با آن گمراهیها و گوساله پرستیها و بدمنشیها که تورات آنها را کتمان نکرده و قرآن با آنها تصریح نموده، و با آنکه پدرانشان پیمبران گزیده بودند. و آنهمه آیات خدائی را از نزدیک مشاهده کردند، باز گزیدگان و نورچشمیان خداوند بودند؟ آیا پروردگار این عوالم غیرمتناهی جز بشایستگی معنوی و ایمان و عقیده نظر دارد؟

آن خداوند بزرگ با هیچ کس پیمان مخصوص نبسته و پیوند دوستی و خویشاوندی ندارد. با آنچه از خود بینی بهبود میدانیم که خود را قبیله و گزیده خدا میدانند اگر بگوئیم اینها افسانههای اسرائیلیات است که در میان مسلمانان رایج گشته و جزء تفاسیر قرآن گردیده، با قرائن دیگری که داریم، نابجا ننگفته ایم. عبارات و کلمات این آیه هیچگونه دلالت بر اینکه قطعه ابری هر روز بالای سر آنها می گشته و ترنجبین یا نان پخته و مرغ بریانی تقدیم آنها می شده ندارد، یا عمود نوری هر شب پیشاپیش آنها را روشن میداشته! این آیه با بلاغت مخصوص و تصویر فنی تنها زندگانی بیابانگری آنها را مینمایاند، صحراء سیناء (که قسمتی از آن پس از سرگردانی چهل ساله بنی اسرائیل در آن، «تیه» نامیده شده) چون نزدیک بدریای سفید و بحرا حمر و رودهای بزرگ است و کوهستانهای بلندی میان صحراء و دریا نیست که ابرها را در حوالی آن متراکم بدارد بیشتر اوقات ابرهای رفیق پیوسته یا پراکندهای بالای آن در حرکت است، - اگر

قطعه ابری مخصوص و امور بود تا در تمام این مدت بر آنها سایه افکند تعبیر بده تظللکم غمامه» شایسته تر بود - یعنی پیوسته قطعه ابری بر شما سایه می افکند - در باره دو کلمه «منّ و سلوی» اگر از اخباریکه بصورت احادیث اسلامی در آمده و بخوبی مورد بررسی قرار نگرفته و آنچه در تورات آمده چشم پوشیم، و این دو کلمه را بمعنی اصلی برگردانیم، از «منّ» مطلق احسان و نعمت بیدریغ بر ناسپاسان، و از «سلوی» موجبات آرامش و تسلیت می فهمیم، و تعبیر از رساندن و در دست رس قرار دادن این دو نوع غذاء (بحسب این نقلیات) به «بکم» و «الیکم» مناسبتر از «علیکم» بود، زیرا علیکم برتری و شمول نعمتهای معنوی و ظاهری را میرساند، مانند «وانزلنا السکینه علی قلوب المؤمنین». اگر از «منّ و سلوی» مقصود ترنجبین و مرغ مخصوص باشد (که اولی شبانگه بر برگ بوته‌های بنام «تمرسک» و دومی بر شاخه‌ها و پیرامون آنها می نشسته) باز معلوم نیست که مخصوص آنها بوده، زیرا چنانکه از بعضی سیاحان نقل میکنند اکنون نیز این دو چیز در آن بیابانها بسیار دیده می شود.

عنایت مخصوص پروردگار بر آنها همین بود که موسی را برانگیخت تا آنها را از سایه ساختمانهای مصریان و فرعونیان و از میان گرد و غبار رنج و ذلت و زیر تازیانه حکام ستم پیشه و جلادان خونخوار و ریزه خواری سرسفره آنها، بیرون آورد و زیر سایه لطف ابرها که همان سایه لطف خداوند است، و در پرتو هدایت و در میان هوای باز و سرسفره بیدریغ نعمتهای خداوندی قرارشان داد، تا شاید باطن و ظاهرشان در چنین محیطی دگرگون گردد یا در این مدت از فرزندان آنها مردانی ورزیده و محکم و دارای ایمان و اخلاق پاک و ابدان سالم و همتهای بلند، پرورش یابد تا از آنها اجتماعی پابرجا و نیرومند و تمدنی باشکوه پدید آید.

پس آنچه از ظاهر و صریح این آیه و آیات پیوسته بآن پیش از هر مطلب و بیان داستان تاریخی مبهم، بذهن میرسد همان نمایانندن دوره صعود از مصر و زندگی بیابان گردی پیش از سکونت در قریه یا شهر است.

امر «کلوا من طیبات...» بی ذکر امر کننده گویا اشاره باین است که در چنین محیط آزادی، دست دهنده و گیرنده‌ای در میان و بالای سر شما نبود، تنها بتقاضای طبیعت و

میل خود از غذاهای کد آلوده و آمیخته بذلت و رنج و بیماری نبود میخوردید. از «ماظلمونا...» فهمیده می‌شود که باین زندگی عزت بخش نساختند و پی در پی آرزوی سکونت در قریه یا شهری را داشتند و درخواست آنرا مینمودند. ولی موسی و دیگر رهبران الهی هنوز بنی اسرائیل را برای سکونت و تشکیل تمدن مورد نظر، صالح نمیدیدند، و میخواستند یا دستور داشتند که بیابان گردیشان بیش از این بطول انجامد تا شاید بهتر آماده گردند، گویا یهود با کوتاه اندیشی خود گمان میکردند که خداوند یا پیمبران او از نگاهداشتن آنها در وضع بیابان گردی سود و بهره‌ای دارند، که اگر در سرزمینی سکونت گزیدند آن بهره از میان می‌رود! ولی آثار و بهره آن زندگی آزاد و زیان و عاقبت این زندگی محدود و ستم‌انگیز، بسود و زیان خودشان بود: «ولکن کانوا انفسهم یظلمون».

چنان از دستورات خداوند سر پیچی نمودند و برای مسکن گزیدن در جایی پافشاری کردند تا این فرمان رسید:

واذقلنا ادخلوا هذه القرية : بعضی گویند مقصود از این قریه «اریحا» است که در ناحیه غربی نهر اردن و در شرق بیت المقدس بوده. بعضی گویند که اریحا همان بیت المقدس است.

از یکسو سیاق این آیات ظاهر در اینست که موسی علیه السلام چندی پس از این دستور زنده بوده و با بنی اسرائیل سر میبرده است. از سوی دیگر در تاریخ، وفات او پیش از رسیدن باین دو شهر آمده است. و چون متبادر از قریه شهر نیست (گرچه گاهی قریه شهر هم گفته می‌شود) پس شاید مقصود یکی از قراء میان راه و یا محلهای بادیه نشین بوده که برای مدتی محدود و پیش از هبوط در شهر که (در سه آیه بعد از این یادآوری شده) در آنجا مسکن گزیدند. این قریه هر کجا باشد مورد نظر قرآن نیست، اگر نام و محل قریه جزء مقصود قرآن بود بیان میکرد. با آنکه قرآن نخواسته این گونه جزئیات مورد توجه باشد نباید بحث در آنها نظر مفسر را جلب نماید و از مقصودهای اصلی منصرفش دارد.

فكلوا منها حيث شئتم رغداً وادخلوا الباب سجداً... این امر مانند امر «وكلوا منها رغداً

حیث شتتا، که بعد از سکون آدم و همسرش در بهشت بود، میباشد. پس از آن امر، برای نگهداری آدم و همسرش از هبوط و ستمکار شدن، نهی «ولا تقربا» آمد، در اینجا دو امر: «وادخلوا الباب سجداً و قولوا حطة» آمده است که هر دو سر آغاز تحول است: آن از اولین بهشت فردی، این از دومین بهشت فطری و اجتماعی. در این تحول دوم است که پس از زندگی دشوار بیابان گردی و دخول در مجتمع قریه: «ادخلوا هذه القرية» و جای گرفتن در محل و دلبسته شدن بجای و مسکن، از یکسو درهای آرزوهای گوناگونی مانند مقام و جاه و شهوات و تنوع در غذا و لباس و خانه بروی نفس هواپرست آدمی باز میشود. مانند همان شجرة منیه - این زندگی خوبهای پست را برمی انگیزد و راههای تجاوز بحقوق و ستم پیشگی را آسان میگرداند. در اثر آن روح و جسم منحط، و فرد و اجتماع از زندگی فطری یکسره ساقط میشود. قوا و ادراکات انسانی در میان اینگونه زندگی (بگفته بعضی از بزرگان) مانند اسفنج جالب گناه است. پس کسیکه بخواهد در میان محیط اجتماعی، فطرت خود را از سقوط نگهدارد باید مانند سربازی که دشمن در میانش گرفته است پیوسته هوشیار و مراقب باشد: هوشیار و مراقب حق و خضوع کامل در برابر آن «که همان حقیقت سجده است - سجداً» و تکان دادن و فرو ریختن گرد و غبار گناه از خود «حطة».

از سوی دیگر با ورود در مجتمع و سکون در آن درهای روابط افراد و طبقات بصورت حدود و حقوق که در زندگی بیابانگردی بسته بود یکی پس از دیگری گشوده می شود. گرچه در این زندگی بسبب تقسیم کار و تعاون، آسایش و خوشی فراهم می شود، ولی بقاء و سلامت آن آنگاه است که در برابر حقوق و قوانین همه خاضع شوند و از آلودگی خود را پاک دارند: «ادخلوا الباب...» اگر درب محسوسی در میان بوده باید رمز از اینگونه معانی باشد.

بیشتر مفسرین برای پیدا کردن این درب (الباب) بدنبال هم باین در و آن در رفته اند و درب فهم آیه را گم کرده اند.

اگر الف و لام برای عهد باشد آن درب باید نزد خواننده و شنونده معهود باشد و چون معهود نیست پس درب مخصوص و ساخته قریه ای را نباید پی جوئی کرد.

گویا برای هر دست و طبقه و ملتی در است که از آن بحقوق عمومی روی می آورند و در برابر آن باید خضوع کنند چنانکه از حضرت باقر (ع) منقول است که فرمود ما باب حطه شمائیم، چه می شود اگر بگوئیم که پس از سکونت در قریه و آغاز و تأسیس تمدن و زندگانی دستجمعی هر فرد و دسته ای باید کار و پیشه ای در پیش گیرند و هر کدام را در است که وارد شوند در آن با حقوق جزئی و کلی روبرو می شود. این حقوق از جانب پروردگار و حق مطلق است، چون افراد و دستجات تشکیل دهنده اجتماع، حق مطلق و حقوق یکدیگر را بشناسند و در برابر آن خضوع کنند و سجده آرند پیوستگی آنها محکمتر و رشد و تکاملشان بیشتر و آفاتشان کمتر می گردد و چون پیوسته مراقب باشند تا گرد و غبار گناهانی را که از معاشرت و همجواری باهم برانگیخته می گردد از خود بتکانند و نفوس خود را از آلودگی و خرده ها را از تاریکی آثار آن بزدایند دیگر آثار لغزشها و خطاهای غیر عمدی را عنایت پروردگار می آرزند و مانند بیماریهای سطحی نیروی حیات خود آنها را می زداید: «وقولوا حطه نغفر لکم خطایاکم» و چون کارهای نیک انجام دهند یا هر چه بیشتر کار و پیشه خود را رو به نیکی پیش برند بحسب دو معنای احسان و محسن، خداوند بر قدرت و توانائیشان می افزاید: «وسنزیدالمحسنین». پس مقصود از سجده در اینجا سر بر خاک نهادن نباید باشد چه این تصویر نه با دخول در باب جور آید و نه محصولی از آن بر می آید. و نه مقصود تنها گفتن لفظ «حطه» است که مانند وردی بدون توجه بحقیقت آن بزبان گفته شود. بلکه این کلمه باید شعاری باشد که از شعور و هوشیاری درونی اعلام گردد. چنانکه مجمع البیان گوید: بیشتر علماء آنرا امر باستغفار میدانند، و عکرمه گوید: مأمور بگفتن کلمه توحید بودند که گناهان را میریزد.

فبدل الذین ظلموا فولا غیر الذی قبل لهم: آنها که از خضوع در مقابل حق سرپیچی کردند و راه ظلم را پیش گرفتند شعار و گفتاری را که با آنها آموخته شده بود تبدیل کردند و آنها هم مانند عموم جوامع بشری شعارشان نان و شکم و شهوات پست گردید.

اگر اقوالی که در این باره است پایه درستی داشته باشد باید مقصود تبدیل شعار و توجه باینگونه چیزها باشد و گرنه ، نه لفظ حطه سریانی یا عبرانی است و نه لفظ حنطه بدل آن . بعضی گویند : آنرا تبدیل به « حطاسمقانا » کردند - یعنی گندم قرمز !

این تعبیر آیه ، تغییر توجه و روش بنی اسرائیل را با علت و نتیجه میرساند ، نه آنکه تنها دستور را ترك یا آن را تاویل کردند . اگر مقصود همان گفتن لفظ «حطه» بوده چرا گفتن یا تکرار این لفظ آسان را ترك کردند ؟ و ترك کلمه ای چگونه آنها را مستحق چنین عذابی نمود ؟ : «فاترنا علی الذین ظلموا رجزاً من السماء» . اسم ظاهر «الذین ظلموا» بجای ضمیر «علیهم» هم اختصاص عذاب را بستم پیشگان ، هم علت آن و قانون کلی را میرساند . نوع عذاب را «رجز» و از جانب آسمان بیان فرمود . پس عذابی نبوده که ناگهان نابودشان کند ، تاریخ هم چنین عذابی را در این هنگام بر بنی اسرائیل سراغ نداده ، از لغت «رجز» نکبت و ضعف قوای جسمی و نفسی و خواری استفاده می شود و نسبت به آسمان شاید از جهت سلطه و احاطه عذاب و نسبت آن بقوانین عمومی جهان باشد : اشاعه ظلم منشأ از هم گسیختگی و بی بند و باری و خروج از حدود میگردد : «بما كانوا یفسقون» - فسق دائم است که چنین عذابی را بیار می آورد .



و آنگاه که موسی برای قوم خود آب طلبید پس گفتیم با عصای خود بر آن سنگ بزن پس از آن دوازده چشمه بجوشید و هر کس آبشخور خود را دانست و بآن پی برد ، از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در زمین تبهکارانه سرکشی نکنید !

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ نَبِئًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۱۱﴾

و آنگاه که گفتید ای موسی ما دیگر بریک خوراک هرگز شکیبائی نخواهیم کرد پس از خدایت بخواه تا برای ما از آنچه زمین میرویانند از سبزی و خیار و گندم و نخود (و آنچه نان گردد) و عدس و پیاز بیرون آرد، موسی گفت آیا بدل میگیرید آنچه را که پستتر است بجای برتر؟! فرود آید در شهر پس برای شما آماده است آنچه خواستید و زبونی و بینوایی بر آنان زده شده و بهر سوی روی آرند دچار غضبی از جانب خدای شوند از این رو که پیوسته آیات خدای کافر می شدند و پیمبران را بناحق می کشتند، از این جهت که نافرمانی کردند و تجاوزکاری پیش گرفتند.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِنَّا ثَمَرًا مِّنَ الْأَرْضِ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّيْنِهَا وَفُؤُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا قَالَ أَتَسْتَبِدُّونَ النَّاسَ هُوَ الَّذِي بِالذِّنَىٰ هُوَ خَيْرٌ إِمَّا مَصْرًا إِنْ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءَ وَبَغَضِيبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿١٠٠﴾

شرح لغات :

استسقاء : طلب سقی - سیراب شدن .
 انفجرت : از فجر الماء ، آب راه باز کرد و جاری شد ، باب انفعال برای پذیرش است .
 عین : سرچشمه ، محل ریزش ، مخزن آب .
 لا تعثوا : از عثاء - شدت فساد ، سرکشی در فساد و خودسری .
 طعام : غذای سازگار و متناسب با ذائقه خورنده ، از طعام - چشیدن .
 واحد : عدد نخستین ، یکجور .
 ادع : امر از دعاء : خواستن ، درخواست کردن ، از مقام بالا در اصطلاح امر است .
 بقل : سبزیجات خوردنی که از دانه روید .
 فوم : سیر ، گندم ، نخود ، هر دانه ای که نان شود .
 قثاء : بضم و کسر قاف : خیار ، خیارچنبر .
 بصل : پیاز .
 مصر : فاصله میان دو چیز ، حد میان دو زمین شهر ، ناحیه ، شهر معروف .
 باء : بسوی او برگشت و از غیر او برید ، باو برگرداند ، بحق و گناه اقرار آورد ، بخشم دچار شد .
 نبیین : جمع نبی ، مشتق از نبأ ، خبر دهنده ناگهانی ، بعضی نبیء باهمزه اصل قرائت کرده اند .

و الاستسقی . اگر ردیف آیات با ترتیب حوادث زندگی یهود پس از خروج